

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی تحلیلی نسبت نظریه «تکامل» با خداباوری و الحاد

ک. حمید امامی فر / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اراک

h-emamifar@araku.ac.ir

 orcid.org/ 0000-0001-6287-0165

m.athar347@gmail.com

مهدی مهدوی اطهر / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی اراک



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۳ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۴

چکیده

طرح نظریه «تکامل» توسط چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ موجب پدیدار شدن مسئله مهم تلازم منطقی تکامل با الحاد شد. چهار نگاه عمده در مواجهه با این مسئله به وجود آمد. عده‌ای این نظریه را نسبت به الحاد و دین‌داری بی‌طرف دانسته‌اند. عده‌ای لازمه منطقی آن را الحاد معرفی کرده‌اند. از سوی دیگر، گروهی آن را سازگار و همسو با آموزه‌های دینی تلقی نموده‌اند و عده دیگری احتمال صدق معرفت‌شناختی تکامل را تنها با پیش‌فرض خداباوری ممکن دانسته‌اند. این اختلاف در غرب به تمام اشکال آن و در عالم اسلام در برخی اشکال آن جریان دارد. این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی با طرح نگاه‌های مختلف در این زمینه، لازمه منطقی این نظریه را تحلیل و بیان کرده است. به نظر می‌رسد اگر نظریه تکامل را با تمام اجزا و شرایط آن در نظر بگیریم، منطقی و در ادعای نسبت به اصل وجود خدا ساکت است، اگرچه قطعاً با نوع خداباوری غایتمند و هدفمند در نظام هستی ناسازگار است؛ یعنی اگرچه اصل وجود خدا در خود نظریه «تکامل» نفیاً و اثباتاً مورد بحث قرار نگرفته است و منطقی این مسئله ربطی به تکامل ندارد، ولی قیودی در نظریه «تکامل» مشهور گنجانده شده است که با هدایت‌گری و هدفمندی و غایتمندی خلقت و وجود خدای حکیم و غایتمند در عالم هستی قطعاً سازگاری ندارد. از سوی دیگر، این ادعا که این قیود را می‌توان از تکامل جدا کرد و نظریه «تکامل» را حفظ نمود، به نظر می‌رسد ادعایی ناصواب است.

کلیدواژه‌ها: داروین، دین‌داری، هدفمندی، الحاد، داروینیسم، نظریه «تکامل».

جریان الحاد و «آنتیسم» یکی از جریان‌های فکری است که در دنیا رواج دارد و طرفداران و منتقدان زیادی دارد. دانشمندان علوم طبیعی، به‌ویژه زیست‌شناسان و فیزیکدانان گوی سبقت را در این زمینه از فیلسوفان ربوده‌اند. نظریه «تکامل» که در قالب یک نگاه زیست‌شناسانه در سال ۱۸۵۹ توسط چارلز داروین به‌صورت یک نظریه مدون و مبتنی بر «انتخاب طبیعی» مطرح شد، به‌نوعی شروع و دستاویزی برای الحاد نوین گردید.

بعد از شیوع این نظریه، چه در غرب و چه در عالم اسلام، چه از سوی ملحدان و چه از سوی متدینان، موضع‌گیری‌های متفاوتی درباره این نظریه مطرح شده است. نکته حائز اهمیت این است که آیا با صرف‌نظر از این اختلاف‌نظرها این نظریه تلازم منطقی با الحاد دارد یا خیر؟

– عده‌ای به این سمت متمایل شده‌اند که نظریه «تکامل» تلازم منطقی با الحاد ندارد و تنها برخی از متفکران هستند که این نظریه را به‌صورت غیرمنطقی به سمت الحاد می‌کشانند. به‌بیان‌دیگر، نظریه «تکامل» – به‌اصطلاح – اقتضایی نسبت به الحاد ندارد و لابلشراط از الحاد است.

– عده‌ای به‌شدت بر این نظر پای می‌فشرند که نظریه مزبور ملازمه منطقی با الحاد دارد و نمی‌توان به‌صورت منطقی این نظریه را با اعتقاد به خدا جمع کرد.

– عده‌ای این نظریه را همسو با نگاه خداپاورانه تلقی کرده، حتی آن را با آیات قرآنی سازگار می‌دانند!
– عده‌ای پیش‌فرض صدق معرفی نظریه «تکامل» را خداپاوری می‌دانند. به‌بیان‌دیگر، آنان بر این باورند که نمی‌توان طبیعت‌گرایی را با تکامل همراه ساخت، بلکه احتمال صدق معرفتی نظریه «تکامل» منوط به باور به وجود خداوند است (ر.ک: پلاتینگا، ۱۹۹۹).

بعد از ۱۶۰ سال از طرح این نظریه، هنوز هم این اختلاف‌نظرها وجود دارد. در پژوهش پیش‌رو بر آنیم که در حد وسع خود پرده ابهام را از این موضوع (تلازم تکامل و الحاد) برداریم. البته تمرکز اصلی در تلازم منطقی این نظریه با الحاد و یا عدم تلازم آن، یعنی دو نگاه اول است که با حل آن می‌توان نگاه سوم و چهارم را هم از این منظر نگریست. به نظر می‌رسد تا زمانی که خود نظریه «تکامل» توضیح داده نشود و اصول آن استخراج نگردد، هرگز نتوان درباره این مسئله قضاوت منطقی نمود.

برای سیر به هدف ترسیم‌شده مراحل را طی خواهیم کرد: توضیح نظریه «تکامل»؛ نقل بیان دانشمندان در تلازم تکامل و الحاد؛ تحلیل منطقی تلازم نظریه «تکامل» و الحاد؛ نتیجه‌گیری.

نظریه «تکامل»

مقصود ما در این پژوهش بیان تاریخچه و یا قرائت‌های مختلف تکاملی نیست. همچنین از بحث در «تکامل» به معنای لغوی صرف‌نظر کرده، به توضیح معنای اصطلاحی مشهور این نظریه در علم زیست‌شناسی می‌پردازیم؛ یعنی آنچه امروزه در مجامع علمی به‌عنوان «نظریه تکامل» شناخته می‌شود.

دانشمندان زیست‌شناسی این نظریه را به‌صورت جدید و قرائت کنونی آن براساس طرح ژنتیکی موجودات، به‌صورت زیر تبیین می‌کنند:

ابتدا هیچ موجود زنده‌ای در عالم نبود. نخستین واحد دارای حیات به علت ترکیبات شیمیایی که روی داد، برحسب اتفاق، در گل‌ولای کف اقیانوس‌ها به وجود آمد. این واحد حیاتمند اصل مشترک تمام موجودات زنده امروزی محسوب می‌شود. این واحد حیاتمند که دارای قدرت تکثیر و تولیدمثل بود، شروع به تقسیم و تولیدمثل کرد. موجودات بسیاری به‌صورت درختی و انشعابی از یکدیگر به وجود آمدند.

براساس انتخاب طبیعی، موجودات قوی‌تر که تناسب بهتری با شرایط موجود داشتند، توانستند به بقای خود ادامه دهند و ضعیف‌ها آرام‌آرام حذف شدند. برخی از فرزندان آن‌ها که به‌وسیله انتخاب طبیعی متمایز شده بودند، صفت برتری خود را با توارث به نسل‌های بعد خود منتقل کردند. شرایط مناسب‌تر برای انطباق با محیط و در نتیجه، تولیدمثل بیشتر موجودات تکامل‌یافته موجب شد تعداد افراد آنها رو به ازدیاد گذاشته، در درازمدت، گونه‌های متعدد گیاهی - جانوری ایجاد شود. انسان هم نمونه نهایی و تکامل‌یافته همان جاندار تک‌سلولی اولیه در دریا است. نتیجه بحث این‌که تکامل علت به وجود آمدن گونه‌ها شده است.

ارنست مایر می‌گوید: «شکی نیست که ایده اصلی تکامل این است که تکامل باعث به وجود آمدن گونه‌ها شده است» (مایر، ۱۳۹۱، ص ۱۲).

توضیح نظریه در قالب مثال

به اعتقاد تکامل باوران - برای مثال - تفاوت‌های موجود در اندازه و شکل پرندگان، حاصل مستقیم انتخاب طبیعی است. نمونه‌ای که غالباً ذکر می‌شود از سهره‌های دانه‌خوار است. به دنبال فصول پر بار، دانه‌های کوچک و نرم در سراسر محل اسکان سهره‌ها فراوان هستند. پرندگان دارای نوک‌های کوتاه‌تر به‌آسانی می‌توانند غذا تهیه کنند. با این حال، در طول دوره‌های خشک‌سالی، تنها دانه‌های موجود، آن‌هایی است که درون پوسته‌های سخت و محکم قرار دارد. این دانه‌ها از سال پیش روی زمین باقی مانده‌اند. در چنین شرایطی تنها پرندگان دارای نوک‌های بلندتر و تیزتر می‌توانند پوسته‌ها را بشکنند و دانه‌ها را بخورند. در نتیجه پرندگانی که نوک‌های بلندتری دارند، می‌توانند به غذا دسترسی داشته باشند، درحالی‌که سایر پرندگان چنین قابلیتی ندارند. بنابراین، این نوک بلند چیزی را به پرندگان می‌دهد که امروز زیست‌شناسان به آن «مزیت عملکردی» می‌گویند. متأسفانه سهره‌های دارای نوک‌های کوچک‌تر به علت گرسنگی، می‌میرند؛ چون نمی‌توانند به این منابع غذایی دسترسی پیدا کنند. اگر شرایط خشک‌سالی ادامه پیدا کند محیط، تغییری در ویژگی‌های کل جمعیت سهره‌ها ایجاد می‌کند. در طول زمان، نوک‌های بلند به نسل‌های متوالی منتقل می‌شوند و سهره‌های نوک بلند تنها سهره‌هایی می‌شوند که آن منطقه را به خود اختصاص می‌دهند؛ زیرا این نوک‌ها سهره‌ها را قادر به ادامه حیات می‌کنند (داروین، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷).

ضرورتی ندارد که همه موجودات متأثر از انتخاب طبیعی باشند، بلکه اگر شرایط برای زندگی به همان شکل ساده موجود، وجود داشته باشد، برخی از گونه‌ها به همان شکل (یعنی بدون تکامل) به زندگی خود ادامه می‌دهند.

داروین می‌گوید:

هنگامی که تحولات سودمندی در پیکره جاننداری پدید آمد، افراد واجد آن در تنازع بقا و دوام، بخت بیشتری خواهند داشت و طبق قوانین توارث، افرادی با همان ویژگی‌ها از آن‌ها زاده می‌شوند. من همین اصول حراست از تغییرات مفید و بقای اصلح را «انتخاب طبیعی» نامیده‌ام... شکل‌های پست و ساده اگر با شرایط زیستی کمتر پیچیده خود سازش و تطابق کاملی یافته باشند، می‌توانند مدت‌های مدید به موجودیت خود به همان شکل پست ادامه دهند (داروین، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷).

اصول فکری نظریه «تکامل»

بعد از داروین تلاش‌هایی صورت گرفته تا اصول فکری نظریه «تکامل» استخراج شود. داروین برای مقابله با فلسفه‌های ماهیت‌گرای زمان خود که به ثبات انواع معتقد بودند، چاره‌ای جز اثبات نظریه خود و ارائه جایگزین قانع‌کننده برای آن‌ها نداشت. این اصول - در حقیقت - همان جواب‌های او در برابر نظریات مقابل و اساس فلسفه زیست‌شناسی نوین بعد از ۱۹۵۰ شد (مایر، ۱۳۹۱، ص ۱۲۶).

نظریه «تکامل» یا «تئوری داروین - والاس» که همان نظریه تکاملی مبتنی بر انتخاب طبیعی است، در نگاه/زنست مایر، مبتنی بر شش اصل است که آن را در شماره‌های ۱-۶ بیان می‌کنیم. ساهوترا سرکار (Sahotra Sarkar) زیست‌شناس تکاملی معاصر هم سه اصل دیگر به این اصول اضافه کرده که در شماره ۷-۹ به آن اشاره شده است:

۱. تغییرپذیری گونه‌ها؛

۲. جایگزینی تفکر جمعیتی به‌جای ماهیت؛ (در این مقاله مجال توضیح تفکر جمعیتی نیست و چون ارتباط مستقیمی به بحث ما ندارد از توضیح آن صرف‌نظر می‌کنیم).

۳. پیدایش همه جانداران از تبار مشترک (تکامل از طریق اشتقاق؛ درخت حیات)؛

۴. جریان تدریجی تکامل یا تدریج‌گرایی (نه جهش‌ها و نه گسست‌ها)؛

۵. افزایش گونه‌ها یا گونه‌زایی در جمعیت (پیدایش تنوع زیست‌شناختی)؛

۶. انتخاب طبیعی براساس تضاد (مایر، ۱۳۹۱، ص ۱۴۶)؛

۷. انتقال ویژگی‌های موجودات از یک نسل به نسل دیگر؛

براساس نظریه تکامل، ویژگی‌های موجودات از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شوند، البته در زمان داروین نظریه توارث صحیحی برای نظریه «تکامل» وجود نداشت. زمانی که کار گرگور مندل که آن را در سال ۱۸۶۰ نگاشت، در سال ۱۹۰۰ مطمح‌نظر قرار گرفت، پایه‌ای برای زیست‌شناسی تکاملی «داروین» شد (سرکار، ۲۰۰۹، ص ۲۲).

۸. تحقق خود به خودی تغییرات: «تغییرات کورکورانه»؛

به تعبیر ساهوترا سرکار، مراد داروین از این عبارت دو چیز بود:

اول. علت این تغییرات معلوم نیست.

دوم. غایت و هدف این تغییرات مشخص نیست: آیا موجب بقای موجود می‌شوند و یا نابودی آن؟ به بیان دیگر، هم از جهت فاعل، علت برای ما نامشخص است و هم از جهت غایت. موجود زنده بدون هرگونه غایت و هدف حرکت می‌کند. البته داروین در ابتدا اهمیت به ارث رسیدن تغییرات در موجود زنده به نسل بعد خود را انکار کرد، اگرچه بعدها مجبور به پذیرش آن شد (سرکار، ۲۰۰۹، ص ۲۳).

۹. قدرت برتری تولیدمثلی در درون یک جمعیت؛

این قدرت برتری، یا به تعداد بیشتر فرزندان تولیدشده است، یا به هماهنگی بهتر با طبیعت که در نتیجه به تداوم بیشتر موجود زنده می‌انجامد. در نتیجه فرزندان بیشتر، سالم‌تر و مقاوم‌تری از این نسل در طبیعت باقی می‌ماند (سرکار، ۲۰۰۹، ص ۲۳).

دیدگاه اندیشمندان در تلازم تکامل و الحاد

مسئله «الحاد» اگرچه قبل از نظریه «تکامل» هم به صورت جدی مطرح بود، اما تا قبل از طرح نظریه «تکامل» و شهرت پیدا کردن آن، وقتی صحبت از منشأ موجودات پیچیده‌ای مثل انسان به میان می‌آمد ملحدان با چالشی جدی در تبیین آن مواجه بودند. چگونه ممکن است موجودات پیچیده و درعین حال حیاتمند به شکل کنونی خود، بدون آفریننده و خود به خودی به وجود آمده باشند، درحالی که هیچ خالق حکیم و عالمی به طراحی آن‌ها نپرداخته است؟ نگاه تکاملی به صورت تمام‌عیار دستاویز ملحدانی قرار گرفت که در تبیین مسئله حیات درمانده بودند. ادیان توحیدی بعد از طرح نظریه «تکامل» با چالشی جدی مواجه شدند.

به ادعای داروینیست‌ها، اصل خلقت که روزگاری یک راز برای بشر محسوب می‌شد و به ناچار آن را به امری ماورایی نسبت می‌دادند، با مطرح شدن نظریه «تکامل» حل شده انگاشته شد. از نگاه برخی تکامل باوران، دیگر نیازی به وجود خالق عالم و توانا برای به وجود آوردن موجودات زنده نیست، بلکه این تکامل و انتخاب طبیعی است که می‌تواند به جای خدا قرار گیرد.

ریچارد داوکینز در کتاب *ساعت‌ساز نابینا* می‌گوید: این کتاب با این باور نوشته شده که روزگاری، هستی خود ما از بزرگ‌ترین رازها به حساب می‌آمد؛ اما دیگر این هستی یک راز محسوب نمی‌شود؛ زیرا این راز حل شده است. *داروین و ولاس این راز را حل کرده‌اند* (داوکینز، ۱۹۹۶، ص ۱).

وی پا را فراتر از این عالم می‌گذارد و نظریه «تکامل» را توجیه‌کننده کل عالم هستی می‌داند و می‌گوید: اصولاً این تنها نظریه شناخته شده‌ای است که می‌تواند راز هستی ما را حل کند... داروینیسم نه تنها درباره این سیاره، بلکه درباره کل کائنات حقیقت دارد (داوکینز، ۱۹۹۶، ص xiv).

داروین با اعتقاد به تکامل تدریجی انسان، بر این باور بود که حلقه مفقوده بین انسان و حیوان را یافته است و روابط اتصالی آن‌ها روشن خواهد شد. بعد از *داروین*، مدافعان تکامل نگاه دقیق تکاملی را درباره انسان به خوبی بیان کردند؛ به گونه‌ای که دیگر هیچ تردیدی برای دیگران نسبت به نظریه «تکامل» در این زمینه باقی

نگذاشتند. برای نمونه، جورج گیل ورد سیمپسون، که شاید مؤثرترین دیرینه‌شناس قرن بیستم و یکی از بنیان‌گذاران «نئوداروینیسیم» است، چنین می‌گوید: انسان در جهان تنها ایستاده، او محصول منحصر به فرد یک فرایند مادی طولانی و غیرهوشمند است. او آقای خود است و می‌تواند و باید تصمیم بگیرد و غایت خود را تدبیر کند (سیمپسون، ۱۹۵۳، ص ۹۰).

وی در جای دیگری می‌گوید: انسان نتیجه یک روند بی‌هدف و طبیعی است که هرگز انسان را در نظر نداشته است (سیمپسون، ۱۹۶۷، ص ۳۴۵).

او درجایی به تکامل انسان از یک فرایند انقراض طبیعی و بی‌هدف و بی‌غایت اشاره می‌کند که بیان‌کننده نگاه تکاملی در خلقت است: انسان سر برآورده است و نه اینکه از بالا آمده باشد. او می‌تواند انتخاب کند که توانایی خود را به‌مثابه بالاترین حیوان ارتقا بخشد و تلاش کند که حتی بالاتر رود، یا اینکه خلاف آن را انتخاب نماید. هیچ انگیزه‌ای پشت تکامل وجود ندارد. انسان باید آن را برای خود فراهم کند (سیمپسون، ۱۹۶۷، ص ۳۴۵).

دنیل دنت که خود یک تکامل‌گرای ملحد است، می‌گوید: بعد از اینکه خالق هوشمند از نظام عالم به‌عنوان طراح کنار گذاشته شد، جهل مطلق به‌جای خالق حکیم در نظریه «تکامل» جایگزین گردید. وی در کتاب *از باکتری تا باخ*، تقابل نگاه سنتی دینی را با نگاه تکامل باور به‌خوبی بیان می‌کند:

در نگاه سنتی، تمام موجودات عالم ماده، از شریف‌ترین آنان (انسان) تا زبون‌ترین این موجودات (مورچه، سنگریزه و قطرات باران) حاصل شریف‌ترین موجودات (خالقی متعالی و هوشمند) است که علمی لایتناهی داشته است؛ خالقی که شباهتی قریب به شریف‌ترین موجود پس از خود دارد. ولی در نظریه داروین «جهل مطلق» خالق است. «جهل مطلق» می‌تواند جای «بصیرت مطلق» را در توضیح همه دستاوردهای مهارت‌خلاقانه بگیرد (دنت، ۲۰۱۷، ص ۵۷).

برخی از داروینیست‌ها تصریح می‌کنند که «تکامل» با انتخاب طبیعی، جایگزین خداوند در عالم هستی است؛ خداوند از خلقت، در تمام زمینه‌ها یا اهداف عملی جدا شده است؛ زیرا تکامل جایگزین آن است و این یعنی: به وجود آمدن مفهوم جدیدی برای دین.

ارنست مایر می‌گوید: علل طبیعی ارائه‌شده توسط تکامل‌گرایان به طور کامل، خدا را از خلقت در تمام زمینه‌ها یا اهداف عملی جدا می‌کند. این الگوی توصیفی جدید (الگوی تکاملی) با (سازوکار) انتخاب طبیعی، جایگزین خلقت حکیمانه شده است. این جایگزین^۵ مفهوم جدیدی برای خدا و مبنای جدیدی برای دین، ضروری می‌سازد (مایر، ۱۹۷۲، ص ۹۸۸).

از نگاه تکاملی هیچ هدایتی که از سوی خالقی ورای این عالم هستی باشد، وجود ندارد و طبیعتاً این اتفاقات با پیشرفت همراه نیست و اگر اتفاق‌های دیگری براساس بخت و اقبال به‌جای اتفاقاتی که محقق شده است، واقع می‌شد هرگز انسان و منظومه شمسی و مانند آن‌ها به این شکل به وجود نمی‌آمدند و نظام عالم به شکل دیگری بود. تکامل هرگز از قبل تعیین شده نیست (هدفمند نیست) و الزاماً هم با پیشرفت همراه نیست، بلکه تنها پاسخی است به تغییرات پیش‌بینی نشده محیط. اگر آن شبه‌سیاره‌ای که ۶۰ میلیون سال پیش به سیاره ما برخورد کرد، از آن

عبور کرده بود، هرگز چیزی به عنوان «انسان» به وجود نمی آمد. نظم طبیعی هم هرچه که باشد، الزاماً خوب نیست. ویروس آبله بخشی از این نظم طبیعی بود، تا اینکه با دخالت انسان منهدم شد (لی ام، ۱۹۸۸، ص ۲۵۶-۲۵۷).

جولیان هاکسلی، از برجسته ترین تکامل گرایان قرن بیستم، در نطق افتتاحیه مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد انتشار کتاب داروین، به صورت کاملاً شفاف، بی نیازی از طراح مافوق طبیعی را براساس انتخاب طبیعی، به نگاه خود داروین نسبت می دهد:

داروین نشان داد که به وجود طراح مافوق طبیعی نیازی نیست؛ زیرا انتخاب طبیعی می تواند عامل پیدایش هر شکلی از حیات باشد. هیچ جایی برای عامل مافوق طبیعی در الگوی تکاملی حیات وجود ندارد. ما می توانیم تماماً ایده وجود یک (طراح) هوشمند مسئول برای فرایند تکامل را طرد کنیم (هاکسلی و جولین، ۱۹۶۰، ص ۴۵).

سخن هاکسلی در بردارنده دو نکته است:

۱. نظریه «تکامل» یک الگوی الحادی است و در آن، جایی برای خدا نیست.

۲. در پاسخ به کسانی که تکامل را روش خداوند در آفرینش موجودات می دانند، تصریح می کند که هیچ موجود هوشمندی فرایند تکامل را هدایت نکرده است.

پرووین (W. B. Provine)، پروفیسور تاریخ و علوم زیستی از دانشگاه «کرنل»، نیز بر همین مطلب تأکید کرده است:

زیست شناسی تکاملی نوین این امید را که طراح یا نیرویی هدف دار^۱ تکامل انسان را هدایت نموده باشد، در هم شکست. در عوض، زیست شناسی (الگوی تکاملی حیات) ما را به یک نظرگاه کاملاً مادی نسبت به حیات هدایت می کند. خدایان یا نیروهایی که در طراحی عالم مشارکت نموده باشند، وجود ندارند. این ادعا که مسیحیت و زیست شناسی نوین تکاملی با یکدیگر سازگارند، کذب است (پرووین، ۱۹۸۲، ص ۵۰۶).

پاول کورتز و اویون اچ ویلسون، نویسندگان اومانیزم تکاملی، ش ۲ که در سال ۱۹۷۳ یعنی چهل سال بعد از انتشار اولین مانیفست در سال ۱۹۳۳ منتشر گردید، مطالب دیگری افزودند. این بیانیه از هفده حوزه زندگانی انسان نام می برد که باید براساس مبانی انسان گرایی تکاملی، قرائت جدیدی برای آن ها ارائه نمود. در اولین آن ها هرگونه هدف مقدس برای انسان نفی شده است:

به عنوان غیرخداپرست، ما با انسان آغاز می کنیم و نه با خدا، طبیعت و نه تکلیف. ما هدف مقدس یا مشیت الهی برای نوع انسان نمی شناسیم (پاول کورتز و دیگران، ۱۹۷۳).

ایشان وعده رستگاری ابدی و یا عذاب بی نهایت را برای انسان، هم غیرواقعی و هم مضر می دانند. از نگاه ایشان، علم که تنها مرجع برای کشف واقعیت است، تأیید می کند که گونه های انسانی محصول نیروهای تکامل طبیعی است. ایشان می گویند: تا آنجا که ما می دانیم، شخصیت انسان تابعی از تأثیر متقابل زیست شناسی نهادها و شرایط اجتماعی و فرهنگی است. شواهد معتبری دال بر اینکه با مرگ، حیات انسان حفظ می شود، وجود ندارد (همان).

گذشته از نظر ملحدانی که تکامل را مساوی با الحاد می‌دانستند، مسئله همراهی تکامل و الحاد مدنظر برخی از دانشمندان متخصص در زمینه تکامل و درعین‌حال، دین‌دار، چه در عالم مسیحیت و چه در عالم اسلام هم هست. هنری موریس، یکی از بنیان‌گذاران انجمن تحقیقات خلقت‌محور، می‌گوید: برای آفرینش انسان، «تکامل» پر ریخت‌وپاش‌ترین، ناکارآمدترین و ظالمانه‌ترین فرایندی است که می‌تواند به ذهن خطور کند. منتسب کردن چنین روشی به خداوند علیم حکیم، مضحک و نامعقول است (خداوند منزّه از آن است) (موریس، ۱۹۸۹، ص ۱۰۰).

برخی از متفکران مسلمان نیز معتقد به ارتباط وثیق نظریه «تکامل» و الحاد هستند. *ابوالفضل درویزه* - استاد دانشگاه گیلان - می‌گوید: «تکامل^۱ فرو غلتیدن به دامن کفر و الحاد و ماده‌گرایی است. البته همه تکامل‌گرایان را نمی‌توان ملحد دانست، ولی تکامل الحاد است» (درویزه، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۶۷).

مواجهه برخی کشیش‌های بزرگ (کاردینال) مسیحی در قرن نوزدهم با نظریه «تکامل» *داروین* به خوبی نشان‌دهنده اتخاذ موضع ایشان نسبت به نظریه تکامل در بحث خلقت انسان است. اگرچه از نظر همین عده، پذیرش اصل نظریه «تکامل» بدون مشکل است (یعنی منعی وجود ندارد که عالم هستی را خداوند به نحو تکاملی آفریده باشد)، اما به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را در خصوص انسان، با نگاه دینی همسو دانست.

مایکل روس نظر نیومن، اسقف بزرگ و معروف قرن نوزدهم را این‌گونه بیان می‌کند:

در حقیقت، نیومن از جزئیات نگاه *داروین* خشنود نبود... جداسازی دین و علم از نگاه نیومن جایی برای اتفاق کورکورانه در تحقق انسان و خلقت ارواح باقی نگذاشته بود. اما تکامل - به‌خودی‌خود - برای وی مشکلی نداشت (روس، ۲۰۰۹، ص ۲۹۸).

نکته‌ای که به‌صورت فرعی باید در همین‌جا به آن اشاره کنیم این است که برخوردی‌های افراد بانفوذ در مسیحیت، نظیر آنچه *جان پل دوم* با نظریه «تکامل» داشتند که انسان را استثنا کردند و درعین‌حال، اصل نظریه «تکامل» را پذیرفتند، سلطه عجیبی برای نظریه «تکامل» در دنیای غرب به وجود آورد (روس، ۲۰۰۹، ص ۲۹۸).

البته همه متکلمان مسیحی این نگاه را ندارند. چنین مواجهه‌ای در فضای اسلامی هم با نظریه تکامل وجود دارد؛ عده‌ای آن را پذیرفته و - به‌اصطلاح - «اسلامیزه» کرده‌اند و برخی از اساس آن را با خلقت انسان از منظر دینی، در تعارض دیده‌اند همان‌طور که برخی از کشیشان مسیحی که به‌صورت جدی به کتاب مقدس پایبند هستند، اجازه تفسیر تکاملی در هیچ سطحی را صادر نمی‌کنند. از نگاه ایشان تفسیر کتاب مقدس مبتنی بر روش‌شناسی خاص خود است و هر نوع خوانشی براساس علم روز از آن صحیح نیست (اوتیس، ۲۰۱۳، ص ۱۷).

ما در اینجا قصد نداریم به نقل نگاه متکلمان مسیحی و مسلمان بپردازیم، و غرض از ذکر عبارات مختصری که نقل کردیم، بیان تعارض نگاه دینی و تکاملی در نگاه صاحب‌نظران بود.

از سوی دیگر، عده‌ای از متدینان پذیرفته‌اند که تکامل در طی مراحل بسیار طولانی آن‌چنان‌که در نظریه «تکامل» آمده، می‌تواند روش خداوند در خلقت باشد و می‌توان اعتقاد به خداوند داشت و درعین‌حال، تکامل را هم پذیرفت.

مایکل روس در کتاب *اولین چهار میلیون سال*، در بخش «تکامل و دین»، مقاله‌ای مستقل از فردی به نام دیوید لیوینگ استون آورده است. وی بعد از نقل حرف «اقبال» که معتقد است ایده تکاملی در اسلام از اسلام زمان قرون وسطا نشئت گرفته، از کسی به نام احمد/افضل نام می‌برد که معتقد است: اساساً ایده تکامل داروین از خود قرآن سرچشمه گرفته است و «تکامل» کاملاً سازگار با نظریه «خلقت» در نگاه قرآنی آن است:

نظریه «تکامل» از خود قرآن نشئت گرفته است. نظریه «تکامل» به صورت تمام، در نگاه کلی خلقت خداوند در کتاب قرآن توصیف شده است. افضل در نگاه خود، تحقق روند مادی را به فرایندهای طبیعی، و ظهور خودآگاهی را به خلقت خداوندی نسبت می‌دهد. در این نگاه، انسان‌نماها (هومو هابیلیس‌ها و هومو اریکتوس‌ها) بعد از تکامل به نقطه‌ای رسیدند که الله - سبحانه و تعالی - یک جفت از مذکر و مؤنث ایشان را برگزید و روح انسانی در آن‌ها دمید (روس و دیگران، ۲۰۰۹، ص ۳۶۱).

حتی می‌توان در خود عبارات داروین چیزی شبیه این را پیدا کرد. از آنجا که نظریه داروین به نوعی انکار خالقیت خداوند نسبت به انسان و تبیین تکاملی از آن بود، طبیعتاً با انتقاد شدید مخالفان خود مبنی بر انکار خلقت انسان مواجه شد. وی برای همراهی با ایشان بیان داشت: اشکالی ندارد که خداوند در ابتدا موجود بسیطی را آفریده باشد و بعد به شکل تدریجی به این شکل درآمده باشد.

داروین می‌گوید:

آیا در این برداشت از هرم حیات، عظمتی واقعی به چشم نمی‌خورد که آفریدگار با توانایی‌های گوناگون در ابتدا در اشکال معدودی و حتی شاید در یک شکل تنها دمیده است و چون سیاره ما زمین از قانون ثابت جاذبه تبعیت می‌کند، به گردش در مدار خویش ادامه داده است و از آغازی ساده، بی‌شمار صور تحسین‌برانگیز منبعث‌شده از تکامل بازنایستاده‌اند و هنوز هم در حال تکامل‌اند؟ (داروین، ۱۳۸۰، ص ۵۳۹-۵۴۰).

تحلیل تلازم منطقی تکامل و الحاد

صرف‌نظر از تمام این اختلاف‌نظرها، شاید خود نظریه «تکامل» تلازمی با الحاد نداشته باشد؛ یعنی در حقیقت این تکامل‌گرایان هستند که به دودسته «ملحد» و «دین‌دار» تقسیم می‌شوند و این مسئله ربطی به خود نظریه «تکامل» ندارد. در حقیقت، منکران خدا «تکاملی‌های ملحد» هستند، نه اینکه الحاد نتیجه منطقی نظریه «تکامل» باشد. به بیان دیگر، سؤال اصلی این است که آیا واقعاً لازمه تکامل‌گرایی انکار خالق و الحاد است یا عده‌ای به صورت غیرمنطقی این لازمه را به این نظریه اضافه کرده‌اند؟

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که نظریه تکامل با اصول نه‌گانه‌ای که ذکر کردیم، به صورت منطقی نمی‌تواند موجب نفی اصل وجود خدا شود. به بیان دیگر، انکار وجود خداوند در عالم هستی هرگز لازمه منطقی نظریه «تکامل» نیست و اساساً این مسئله خارج از حیطه تکامل است. اگر تکامل‌گرایان و یا مخالفان این نظریه چنین ایده‌ای را به تکامل نسبت دهند منطقی استنباط ناروا و نابجایی

از مسئله داشته‌اند. زیرا بودن یا نبودن خدا در عالم هستی با نظریه «تکامل» در تقابل نیست و هیچ‌یک از اجزا و اصول این نظریه مدعی چنین چیزی نیست.

اما آنچه حائز اهمیت است توجه به عنصر انتخاب طبیعی کور و گونه‌زایی تصادفی و کاملاً شانس‌ی و غیرهوشمندانه در نظریه «تکامل» است. انتخاب طبیعی به نوعی رکن تکامل است که حتی داروین در عنوان کتاب خود آن را ذکر کرده است (منشأ انواع به‌وسیله انتخاب طبیعی). نظریه «تکامل» به همراه این دو قید کلیدی منطقاً با خدای غایتمند و هدف‌دار و نظم‌آفرین و هدایتگر که در ادیان ابراهیمی و به‌ویژه اسلام معرفی می‌شود، نمی‌تواند سازگار باشد. به بیان واضح‌تر، «انتخاب طبیعی» یعنی اینکه هیچ‌گونه هدایتگری و هدفمندی در موجودات وجود ندارد. آنچه اتفاق می‌افتد تنها براساس اتفاق و بقای انساب است. موجودی که به هر علتی با طبیعت سازگاری بهتری پیدا کند باقی می‌ماند، وگرنه از بین خواهد رفت.

این نگاه با نگاه اسلامی در مورد خداوند متعال و هدفمندی و غایتمندی افعال او سازگار نیست. در نگاه اسلامی، خداوند متعال از همان ابتدا بنا داشته است که در زمین انسان را بیافریند. همه‌چیز را برای انسان‌ها به جهت رسیدن به هدف نهایی خودشان، یعنی تقرب به خدا و کمال الهی فراهم کرده و اسباب هدایت ایشان را به‌صورت تکوینی و تشریحی فراهم آورده است. به بیان دقیق‌تر، هدایتگری دائمی خداوند نسبت به همه موجودات در همه عرصه‌ها با نگاه تکاملی که تصریح به عدم هدفمندی و عدم غایتمندی در عالم خلقت دارد، ناسازگار است. (ر.ک: سجده: ۷؛ طه: ۵۰؛ انبیاء: ۱۶؛ یس: ۳۸؛ غاشیة: ۱۷؛ جاثیه: ۴).

در نگاه تکاملی، موجودات باصلاحیتِ بهتر برای بقا، باقی مانده‌اند و ضعیف‌ترها از بین رفته‌اند. این نظام به‌هیچ‌وجه هوشمندانه و هدفمند طراحی نشده است؛ هرگز از ابتدا قرار بر این نبوده که چنین موجوداتی درنهایت به وجود بیایند و کاملاً اتفاقی و بدون هدف به اینجا رسیده‌اند و اگر این سیستم از ابتدا مجدداً آغاز گردد احتمال اینکه مجدداً به شکل فعلی تبدیل شود، در حد صفر است.

بحث تکامل‌گرایان در نفی گونه خاص دخالت موجود هوشمند و خالق نیست، بلکه بحث در ادعای عدم دخالت هوشمندانه و غایتمندانه به‌صورت مطلق است. داروینیست‌ها براساس نظریه تکامل و قید انتخاب طبیعی خداوندی که جهان را اداره و تدبیر می‌کند، نمی‌پذیرند، و این مطلب منطقاً به «انتخاب طبیعی» مرتبط است، نه اینکه آن‌ها بخواهند براساس ادعای صرف، دخالت خداوند را منکر شوند، بلکه منطقاً این نگاه با دخالت خداوند در عالم طبیعت سازگار نیست. ادعای نظریه «تکامل» بی‌هدفی و کوری و اتفاق (شانس) است که هدایت هیچ هدایتگری در آن وجود ندارد. خداوند در نگاه اسلامی هدایتگر دائمی نسبت به تمام موجودات است و تمام شئون موجودات از عالم بالا به‌وسیله آن حکیم مطلق افاضه می‌شود و تمام هستی موجودات، چه زنده و چه غیرزنده، عین ربط به آن حقیقت متعالی است و هیچ‌چیز در عالم هستی براساس اتفاق و انتخاب طبیعی - آن‌گونه که تکامل‌گرایان معتقدند - جلو نمی‌رود.

برای تبیین بهتر اگر زمان را به ابتدا بازگردانیم، احتمال به وجود آمدن چنین موجوداتی که اکنون هستند بسیار کم است؛ براین اساس، یا باید «انتخاب طبیعی» را جزء تکامل بدانیم و اعتقادی به خدای هدایتگر نداشته باشیم یا اینکه خدای هدایتگر و غایتمند در افعالش را بپذیریم و انتخاب طبیعی را کنار بگذاریم. ممکن است نگاه تکاملی را بتوان با دیدگاه‌های خاصی در باب خداباوری سازگار دانست؛ مثلاً باور به «همه خدایی» یا خدایی که هیچ کاری به امور عالم ماده ندارد! می‌توان خدایی را در نظر گرفت که تنها هنرش آفرینش ماده اولیه و به حرکت درآوردن آن بوده است و هرگز دخالتی در عالم هستی نمی‌کند. این نگاه را می‌توان سازگار با «نظریه تکامل» دانست.

ذکر نقل قولی از داروین نشان می‌دهد تکاملی که وی مطرح ساخته چنین لازمه‌ای در الهیات دارد و برهان نظم را که به نظر وی شاید بهترین برهان برای وجود خداوند بوده، مخدوش کرده است. وی می‌گوید:

ناممکن بودن تصور اینکه این جهان بزرگ و شگفت‌انگیز به همراه جان‌های ذی‌شعور ما از یک تصادف پدید آمده است، از دید من برهان اصلی برای وجود خداوند است؛ ولی اینکه آیا این برهانی بالارزش و واقعی است، امری است که هرگز قادر نبوده‌ام درباره آن حکمی صادر کنم (داروین، ۲۰۱۰، ص ۳۰۶).

نگاه داروین در اینجا قابل تأمل است. وی باینکه به‌صراحت منکر خدا نمی‌شود اما درعین حال، نظم و هدفمندی عالم خلقت را که می‌تواند به‌نوعی برهانی بر وجود خداوند باشد، بعد از طرح نظریه خود، مثبت وجود خداوند نمی‌داند؛ زیرا توجهی برای توضیح این نظم، بدون در نظر گرفتن وجود خداوند پیدا کرده است. وی خود را یک «ندانم‌گرا» در اعتقاد به خدا معرفی می‌کند. البته توجه داریم که «لادری‌گری» یا «ندانم‌گرایی» در حقیقت همان «خدا ناباوری» و شکاکیت نسبت به وجود خداست و ما در مکتب اسلامی کسی را که در وجود خدا شک دارد هرگز یک خداباور نمی‌دانیم.

داروین می‌گوید: من در سهمگین‌ترین افت‌وخیزهایی که درائتای زندگی خود داشته‌ام، هرگز یک ملحد به معنای منکر وجود خداوند نبوده‌ام. من تصور می‌کنم - به‌طور کلی، البته نه در تمام مقاطع زندگی - «ندانم‌گرا» خواندن من توصیفی بایسته‌تر باشد و این امر با گذشت عمرم شدیدتر شده است (داروین، ۲۰۱۰، ص ۲۵۲).

آنچه با اهمیت‌تر است و تأیید گفته سابق به شمار می‌آید، نامه‌ای است که داروین در جواب نامه چارلز لایل دوست صمیمی خود می‌نویسد. چارلز لایل می‌نویسد: «من همچنان لزوم دخالت پیوسته قدرت آفرینش را احساس می‌کنم»، داروین در پاسخ به وی می‌نویسد: من این لزوم را نمی‌توانم احساس کنم. به نظرم پذیرفتن آن، نظریه «انتخاب طبیعی» را بی‌ارزش می‌سازد (استون، ۱۳۸۵، ص ۷۴۲).

در اظهارنظر داروین، به‌خوبی تقابل دو دیدگاه، یعنی «عدم دخالت پیوسته» و «هدایتگری و دخالت خداوند در آفرینش در نگاه تکاملی داروینی» مشهود است. به‌بیان‌دیگر، حتی خود داروین متوجه این مسئله بوده است که اگر بخواهد نظریه «تکامل» با انتخاب طبیعی را رواج دهد، نمی‌تواند وجود آفریدگار هوشمند و غایتمند در عالم را بپذیرد. این عبارات صریح وی ما را متقاعد می‌کند که اعتراف تلویحی وی به وجود خدا و آفریننده در سخنی که پیش‌ازین

ذکر کردیم، قطعاً برای همراهی با مخالفان بوده است؛ زیرا - اگر دقت شود - با توجه به عبارات دیگر دروین، منطقاً نگاه تکاملی وی نمی‌تواند با خالق هوشمند سازگاری داشته باشد و خود دروین هم به این نکته توجه داشته است.

به دیگر سخن، همان‌گونه که از عبارت دنت نقل کردیم، در نظریه «تکامل» جهل مطلق به‌جای خدای حکیم گذارده شده است! این چیزی است که هنوز عده‌ای درباره نظریه «تکامل» نمی‌خواهند بپذیرند و می‌خواهند، هم نظریه «تکامل» را قبول کنند و هم به خدای مدبر در نظام هستی اعتقاد داشته باشند.

نتیجه‌ای که می‌توان از مبحث گذشته گرفت این است که نمی‌توان نگاه تکاملی را به‌صورت شیر بی‌یال و دم و اشکم ببینیم و تمام اجزای آن را بپذیریم و درعین‌حال «انتخاب طبیعی» کور را که رکن اساسی آن است، کنار بگذاریم و بگوییم که تکامل باور با خداوند هوشمند و غایتمند در نظام آفرینش می‌تواند سازگار باشد. هنر دروین از نگاه زیست‌شناسان، این است که توانسته است به‌وسیله «انتخاب طبیعی» تکامل را نظام‌مند کند و «انتخاب طبیعی» رکن اساسی آن است.

ریچارد داوکینز در کتاب *ساعت‌ساز ناینینا* در تلازم منطقی داروینیسیم و نفی دخالت عامل هوشمند در طبیعت می‌نویسد:

تنها ساعت‌ساز در طبیعت، نیروهای کور فیزیکی‌اند، اگرچه به شکل بسیار خاصی آرایش یافته‌اند. یک ساعت‌ساز حقیقی پیش‌بینی‌هایی دارد؛ او چرخ‌دنده‌ها و فنرهایش را طراحی می‌کند و ارتباط میان آن‌ها را براساس هدفی که از آن در ذهن دارد، طرح‌ریزی می‌کند. «انتخاب طبیعی»؛ آن فرایند کور ناآگاه خودکاری که داروین کشف کرد، هیچ هدفی در ذهن ندارد و طرحی برای آینده نریخته است. او هیچ دیدی و هیچ نوع پیش‌بینی ندارد. اگر بتوانیم بگوییم که انتخاب طبیعی نقش ساعت‌ساز را در طبیعت ایفا می‌کند، این ساعت‌ساز ناینیناست! (داوکینز، ۱۹۹۶، ص ۵).

ممکن است گفته شود: این ادعا خلاف آن چیزی است که ما مشاهده می‌کنیم؛ یعنی در دنیا افراد بسیاری هستند، درعین‌حال که به زیست‌شناسی تکاملی باور دارند، اهل دیانت، و عبادات هستند و اگر در اطراف خود بنگریم تعدادی از ایشان را می‌شناسیم.

در پاسخ می‌گوییم؛ «تکامل» به‌صورت جامع، همان است که توضیح داده شد. این نگاه هر طرح و طراحی و هر خالق هوشمند و هرگونه جهان هدفمندی را کنار می‌گذارد. حال اینکه چرا عده‌ای در عین اینکه به زیست‌شناسی تکاملی باور دارند به خدای هدایتگر و غایتمند هم اعتقاد دارند، می‌تواند به علت یکی از دو دلیل زیر باشد:

۱. معمول زیست‌شناسان و طبیعی‌دانان به ابعاد متافیزیکی این نگاه توجه نمی‌کنند و غرق در مسائل علمی آن هستند و شاید اساساً مهلت فکر درباره این لوازم متافیزیکی را پیدا نکرده‌اند.

۲. اینکه ایشان درعین‌حال که به این تناقض آشکار در ابعاد متافیزیکی این نظریه با نگاه دینی و اعتقادی خود، آگاهی پیدا می‌کنند، آن را چندان جدی نمی‌گیرند و همچون بسیاری از مسائل علمی که برای ایشان حل نشده است، این را هم در کناری می‌گذارند، به این امید که شاید روزی بتوان پاسخی برای این تناقض اعتقادی و این نگاه علمی پیدا کرد.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت نمود این است که قید «انتخاب طبیعی» قیدی متافیزیکی است که در حقیقت خارج از حوزه زیست‌شناسی است و از طرف تکامل‌گرایان به این نظریه اضافه شده است. به بیان دیگر، آنچه در حوزه زیست‌شناسی مطرح است توصیف امور زیستی است، آن‌گونه که اتفاق می‌افتد، ولی نفی هدایت‌شدگی و طراحی در عالم پیچیده موجودات، قیدی متافیزیکی و فلسفی است که تکامل‌باوران به آن اضافه کرده‌اند.

بر این باور هستیم که می‌توان به وجود آمدن موجودات از باکتری به شکل کنونی راه پذیرفت و در عین حال، به خدای حکیم و گرداننده این نظام باور داشت و هدفمندی را از آن حذف نکرد؛ یعنی هیچ امتناع عقلی در این باره وجود ندارد که خداوند موجودات کنونی را از باکتری به شکل امروزی آن در عالم هستی به صورت منظم، در یک سیر تحولی طولانی رسانده باشد و این گوناگونی در موجودات زنده در روند چند میلیون ساله اتفاق افتاده باشد. به اصطلاح فلسفی، این خلقت تدریجی امتناع عقلی ندارد و ممکن‌الوجود است. اما باید توجه داشت دیگر نمی‌توان این نگرش را نظریه «تکامل» مصطلح دانست؛ زیرا نظریه «تکامل» مبتنی بر انتخاب طبیعی کور و غیر هدفمند است و این نگاه منطقیاً با هدایت‌شدگی و غایت‌مندی قابل جمع نیست. به همین دلیل، بهتر است از کلمه «خلقت تدریجی» برای این فرایند استفاده کنیم و نه کلمه «تکامل»، تا موجب اشتباه این دو نشود.

به دیگر سخن، خلقت خداوند از شکل ساده به شکل کنونی چیزی غیر از نظریه «تکامل» است؛ یعنی اگر چنین چیزی را مطرح کردیم دیگر از دایره نظریه «تکامل» داروینی خارج شده‌ایم.

البته آنچه بیان شد، عدم منافات عقلانی و فلسفی خلقت تدریجی و وجود خالق هوشمند برای چنین فرایندی است؛ یعنی از حیث فلسفی منعی وجود ندارد که هم خلقت تدریجی را بپذیریم و هم وجود خالق را؛ اگرچه استنباط این مطلب درباره انسان از ظهور آیات قرآن بسیار مشکل و شاید ناممکن است. ظاهر آیات قرآن بر خلقت دو انسان اولیه به صورت مستقیم از خاک، ظهور قریب به نص دارد (توضیح این بحث مجال دیگری می‌طلبد).

نتیجه‌گیری

در این بحث نشان دادیم که نظریه تکامل به هیچ شکلی به صورت منطقی منکر اصل وجود خداوند نیست و نمی‌تواند باشد و اگر از طرف عده‌ای چنین ادعایی مطرح شده است، منطقی نیست. از طرف دیگر، با عنایت به نگاه غایت‌محورانه دینی و کور بودن نظام انتخاب طبیعی در نظریه «تکامل» موضع تنازع نگاه دینی و تکامل‌باوری را نشان دهیم. در نگاه دینی، تمام عالم از ابتدا توسط موجودی عالم و حکیم، براساس هدفمندی غایی - و نه از روی بازی و اتفاق - آفریده شده است. این در حالی است که از نگاه تکامل‌گرایان، عالم هستی حاصل اتفاق و گونه‌زایی غیر هدایت‌شده و کاملاً اتفاقی است. جمع منطقی اعتقاد به وجود خداوند حکیم، علیم و قادر مطلق به عنوان خالق هستی و اعتقاد به جریان‌های اتفاقی غیر هدایت‌شده و براساس اتفاق و انتخاب طبیعی کور که رکن اساسی نگاه تکاملی است، غیرممکن به نظر می‌رسد.

منابع

- استون، ایروینگ، ۱۳۸۵، *سور هستی (داستان زندگی چارلز داروین)*، ترجمه محمود بهزاد، چ سوم، تهران، مروارید.
- داروین، ریچارد، ۱۳۸۰، *منشأ انواع*، ترجمه نورالدین فرهیخته، تهران، اهل قلم.
- درویزه، ابوالفضل، ۱۳۷۸، *آفرینش حیات*، گیلان، دانشگاه گیلان.
- مایر، ارنست، ۱۳۹۱، *تکامل چیست*، ترجمه سلامت رنجبر، تهران، فروغ آلمان و خاوران فرانسه.
- Darwin, Francis, 2010, *Life and letters of Charles Darwin*, Vol. 1, London, Cambridge University Press.
- Dawkins, Richard, 1996, *The Blind Watchmaker*, New York, W. W. Norton & Company.
- Dennett, Daniel C, 2017, *From Bacteria to Bach and Back: The Evolution of Minds*, W.W. Norton & Company, New York.
- Huxley, Julian, 1960, *Issues in Evolution*, Chicago, University of Chicago Press.
- Lee M, Silver, 1998, *Remarking Eden: Cloning and Beyond in a Brave New World*, New York, Avon.
- Mayr, E., 1972, "The Nature of the Darwinian Revolution", *Science*, N. 176 (4038), p. 981–989.
- Morris, M., 1989, *the long war against GOD*, Baker Bo, Michigan, Baker Book House.
- Otis, John M, 2013, *Theistic Evolution: A Sinful Compromise*, United States of America, Triumphant Publications Ministries.
- Platinga, Alvin, 1999, " An evolutionary argument against naturalism", *Disputatio philosophica: International journal on philosophy and religion*.
- Ruse, Michael, 2009, *Darwin and design: Does evolution have a purpose?*, Massachusetts and London, Harvard University Press.
- Ruse, Michael, and Joseph Travis, 2009, *Evolution: The First Four Billion Years*, London, England: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Sarkar, Sahotra, 2009, *Doubting Darwin?: Creationist designs on evolution*, blackwell publishing.
- Simpson, George Gaylord, 1953, *Life of the Past, An Introduction to Paleontology*, New Haven, Yale Univ. Press.
- _____, 1967, *The Meaning of Evolution: A Study of the History of Life and of Its Significance for Man*, Yale University Press.